



مفهوم سکولاریزم در ایران

(فصل اول از کتاب: سکولاریسم، از نظر تا عمل)

دکتر محمد برقی

نشر قطره، 1381

«سکولاریزم» یا «نظام عرفی» یا «جدایی دین و حکومت»، با آنکه سخن روز ایران است و از مطرح‌ترین مسایل در جوامع اسلامی، اما این مفهوم برعکس آن که تصور می‌شود بسیار گنگ و تعریف نشده است. این ابهام و نامشخصی در تعریف نه ویژه ایران و جوامع اسلامی، بلکه شامل زادگاه این مفهوم یعنی کشورهای غربی نیز می‌شود.

یکی از دلایلی که در جامعه ما، با تمام اهمیت موضوع، به تعریف نظری و عملی این مفهوم پرداخته نمی‌شود، و مسئله از حد شعار و کلی‌گویی گذر نمی‌کند، و کوشش لازم نمی‌شود تا یک تعریف نظری جا افتاده و یک تعریف عملی قابل اجرا و مناسب برای این مفهوم معلوم گردد، این تصور است که اگر ما این تعریف را درست نمی‌دانیم، در غرب به صورت مدون و مشخصی وجود دارد، و هر زمانی که از نظر سیاسی امکان اجرای این امر فراهم شود، با یک مطالعه در آن جوامع پاسخ معلوم و راه عملی مشخص می‌شود.

این نگرش به ویژه از سوی نیروهای لائیک جامعه بیشتر تبلیغ می‌شود. آنان همیشه در بحث با نیروهای طرفدار حکومت دینی می‌گویند نگاهی کنید به جهان و ببینید که غرب با گزینش سکولاریزم چگونه خود را از بند احکام از پیش معلوم شده ی دینی نجات داد و آنگاه توانست قدم در راه پیشرفت و موفقیت بگذارد روشنفکران لائیک و نیروهای مبلغ سکولاریسم مدعی هستند، و خود نیز سخت بر این باور هستند، که در غرب تعریف نظری و عملی شناخته شده و دقیقی برای این مفهوم وجود دارد و این جوامع بر مبنای آن عمل می‌کنند، لذا وظیفه ی روشنفکر لائیک آن است که نیروی خود را صرف قبولاندن نظر خود به جامعه و انتقال قدرت به دست طرفداران نظریه ی سکولاریسم نکنند، که اگر چنین شد تعریف تعریف خود این مفهوم در نظر و عمل در جهان معین است و چند قرن هم از اجرای آن می‌گذرد، و اشکالی از این بابت وجود ندارد. لذا صرف وقت برای به دست دادن تعریف عملی و نظری سکولاریسم چرخ درشکه را از نوع اختراع کردن است. سعی بیهوده در دوباره یابی راهی که جوامع غربی سالها، بلکه قرن‌ها است، آنها را یافته، و فاصله ای طولانی از آن پیموده اند.

آنچه در این نوشته سعی می‌شود روشن شود نخست این است که تمامی این تصورات نادرست است. نه تعریف سکولاریسم در غرب مشخص است، و نه راه دستیابی و اجرای آن روشن و معلوم می‌باشد. این پدیده در کشورهای مختلف به دلایل مختلف ایجاد شده، و مسیرهای متفاوتی را نیز پیموده است. شیوه ی عملکرد این مفهوم نیز، چه از نظر تاریخی و چه در زمان کنونی، در این جوامع با یکدیگر تفاوت بسیار دارد. درست است که در تمامی این جوامع این مفهوم به کار برده می‌شود، و کم و بیش نیز یک فهم کلی از آن دارند، اما توافق‌ها و تفاهم‌ها در همین حد کلی است.

و اما این که جوامع غربی بدون داشتن تعریف دقیق از سکولاریسم می توانند در این زمینه به راه خود ادامه دهند، و در عمل هم چندان اشکالی با این ابهام نظری و عملی ندارند، آن است که: این مفهوم در این کشورها در طی چند قرن عمل سنت خود را یافته است، و هر یک از این جوامع بر مبنای سنت خود، بی آن که نیازی به تعریف دقیق داشته باشند، عمل می کنند. و هر زمانی که سئوالی و مسئله ی جدیدی پیش آید، با پشتوانه ی همین "سنت"، و با استفاده از تجربیات تاریخی خود، جواب مناسب خود را پیدا می کنند.

از این روی تصور الگوبرداری از غرب، و دل بستن به یافتن پاسخ مناسب خودمان در آن جا، خیالی خام است. به ویژه به دو دلیل ما ناگزیر هستیم نخست تعریف مشخص و نسبتاً دقیقی از این مفهوم داشته باشیم، سپس در راه تحقق آن گام برداریم

الف: با آنکه از عمر عملکرد این پدیده در جهان چند قرنی است می گذرد ما و عموم جوامع اسلامی در این زمینه سنت و پشتوانه ی تجربه ی عملی نداریم. و از آن جا که این مفهوم برای ما نو و وارداتی است لذا باید تعریف مشخصی از آن داشته باشیم. این بدان می ماند که مثلاً مردم یک جامعه ای مسلمان یا مسیحی هستند. حال اگر از مردم این جامعه بپرسید اسلام چیست یا مسیحیت چیست اکثرأ نمی دانند. حتی عموم مردم تفاوت مثلاً شیعه با سنی، آن هم فرقه های مختلف اهل سنت چون حنفی، مالکی یا شافعی را نمی دانند. اما اگر یک غیرمسلمان بخواهد مسلمان شود مجبور است که بداند تفاوت شیعه و سنی چیست. و چرا یکی را به جای دیگری بر می گزیند. و اگر سنی می شود چرا حنفی می شود یا مالکی یا شافعی یا حنبلی. و یا اگر از میلیون ها مسلمان اهل تسنن بپرسید که چگونه است که شیعیان به پنج اصل برای اصول دین خود معتقدند و شما به سه تا و مگر می شود اصول دین دو مذهب از یک دین متفاوت باشد کمتر کسی از آنان پاسخی دارد. حتی عموماً نمی دانند چنین تفاوتی بنیانی ای بین دو گروه مسلمان وجود دارد. ولی این ناآگاهی هیچ اشکالی در باور دینی آنان و عمل به آن ایجاد نمی کند. ولی یک نو مسلمان حداقل ناگزیر است که بداند که اصول دین او سه تا است یا پنج تا، و یا نمازهای خود را حتماً باید در پنج وقت در روز بخواند یا می تواند در سه وعده هم انجام دهد.

ب: سکولاریزم در غرب در رابطه با دین مسیحی اتفاق افتاده که کاملاً با دین اسلام متفاوت است. اسلام دینی است که بنا بر باور بیشتر مردم در اساس خود سیاسی است، و با مسایل این جهانی درگیر، و فقط برای راهنمایی انسان در امور معنوی و آن جهانی نیامده است. حداقل این باور راهنمایی انسان در امور معنوی و آن جهانی نیامده است. حداقل این باور عموم مسلمانان در طول تاریخ اسلام است. از این روی اسلام دارای يك سیستم حقوقی و يك

شریعت مدون است، و هر جامعه اسلامی که راه عرفی شدن را برگزیند می‌بایست خود را برای رودرویی با این نظام حقوقی آماده کند. این که مثلاً با ارث چه می‌خواهد بکند، یا با احکام قصاص، معاملات و مسئله ربا، و به طور کلی شریعت در کلیت آن. به طور کلی شریعت اسلامی به مراتب فراگیرتر از شریعت مسیحی است و اگر در مسیحیت دستورات محدودی برای امور دنیوی است، آن هم که عملاً به صورت غیرمستقیم و به صورت استنتاج پیروان دین از قوانین کلی آن، در شریعت اسلامی ما با یک نظام حقوقی گسترده و جا افتاده مواجهیم که بسیاری از احکام آن به صراحت در قرآن آمده است. دو دیگر آن که از نظر عموم مسلمانان قوانین شریعت بخشی از خود اسلام و جزو اساس آن است، در حالی که از نظر مسیحیون قوانین شریعت آنان توسط کلیسا وضع شده و جزو اصول جداناپذیر دین شناخته نمی‌شده است. مثلاً در تورات و انجیل احکامی برای مسئله ی تگ همسری یا چند همسری و یا طلاق و غیره وجود ندارد، در حالی که در قرآن راجع به این مسایل به روشنی دستوراتی آمده است.

با این مقدمه نخست به نامعین بودن و سردرگم بودن مفهوم سکولاریزم در ایران پرداخته، و آن‌گاه سیر پیدایش و رشد این مفهوم در جوامع غربی، با توجه به تلفات آنها در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا، نشان داده می‌شود. در پایان کوشش می‌شود که پیشنهاداتی چند که در راه حل این مسئله مفید به نظر می‌رسد مورد بحث قرار گیرد.

جدایی دین از سیاست، حکومت یا دولت

نگاهی به ادبیات سیاسی ایران در این زمینه نشان می‌دهد که طرح این شعار از همان اولین گام یعنی بیان آن، آشفتگی و نامعین است. سکولاریزم در ادبیات سیاسی به سه شکل بیان می‌شود: «جدایی دین از سیاست»، «جدایی دین از حکومت» و «جدایی دین از دولت». در حالی که این سه شعار سه معنی و سه کارکرد متفاوت دارد.

عبارت فوق به ویژه تا چند سال قبل در زبان سیاسیون بسیار معمول بود. از جمله مهندس بازرگان تقریباً در همه نوشته‌هایشان چنین گفته‌اند. دکتر سروش نیز تا چندی قبل در نوشته‌هایشان بیشتر بدین شکل می‌نوشتند. در ادبیات سیاسی جبهه ملی، و نیروهای لائیک جامعه و حتی افراد و گروه‌های سیاسی خارج از کشور، از چپ و راست، این شعار بدین گونه می‌آید. در نمازهای جماعت و سخنان دولتمردان جمهوری اسلامی از جمله آقای خاتمی و آیت‌الله خامنه‌ای نیز این‌گونه طرح کردن مسئله شیوه غالب است.

معنای این شعار این است که هیچ فرد دین‌دار و معتقدی با حفظ باورها و اعتقاداتش نباید وارد صحنه سیاست شود. و یا هیچ سازمان سیاسی و حزبی نمی‌بایست باورهای دینی داشته باشد، و یا از اعتقادات دینی‌اش در عملکرد و فعالیت سیاسی خود بهره‌گیری و یا سعی در به اجرا درآوردن آنها کند. به عبارتی هر کس و هر سازمانی که

می‌خواهد به صحنه سیاست قدم بگذارد می‌بایست نخست باورهای دینی خود را کنار بگذارد و سپس وارد میدان سیاست بشود.

ما می‌دانیم برعکس مفهوم ظاهری این شعار، افراد و سازمان‌های بیان‌کننده آن چنین منظور و مقصودی ندارند، و شرکت افراد و احزاب دین‌دار در سیاست را - با حفظ اصول اعتقادی خود، و حتی مبارزه برای پیشبرد آن اعتقادات - کاری درست و مطابق با اصول دموکراسی می‌دانند.

همچنین می‌دانیم که سکولاریزم در غرب نیز بدین معنی نیست. در بسیاری از کشورهای اروپایی و در آمریکا احزاب و سازمان‌های سیاسی‌ای وجود دارند که حتی نامشان بیانگر باورهای دینیشان و دخالت این باورها در کارهای سیاسی‌شان است، مثل حزب دموکرات مسیحی در آلمان و یا می‌دانیم که در آمریکا جسی جکسون و پت رابرتسون که در تبلیغات و نطق‌های سیاسی خود، یکی از اهدافش را پیاده کردن ارزش‌های الهی و اخلاقیات دینی در جامعه اعلام می‌کرد. و یا سازمان سیاسی «ائتلاف مسیحیون» Christian Coalition در آمریکا رسماً و آشکار اعلام می‌کند که با تمام نیرو و توانش می‌کوشد مسیحیون معتقد و خوبی که مورد قبول آنان است، و از سیاست‌هایی که آنان بدان باور دارند حمایت می‌کنند، انتخاب شوند. برنامه‌هایی مثل جلوگیری از سقط جنین یا آزاد گذاشتن دعاخوانی و تبلیغ دین در مدارس.

از این روی در سال‌های اخیر که دامنه استفاده از این شعار در ایران افزایش یافته، و مسئله با دقت بیشتری مورد توجه قرار گرفته است، و شعار «جدایی دین از سیاست» کمتر به کار برده می‌شود، و به جای آن از دو شعار دیگر یعنی «جدایی دین از حکومت یا دولت» صحبت می‌شود.

اما این دو شعار نیز دارای دو معنی متفاوت هستند. زیرا «حکومت» و «دولت» دو مفهوم متفاوت می‌باشند، که در اثر روشن نشدن تعریف این دو مفهوم، به اشتباه به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند. و تا زمانی که تعریف این دو مفهوم به طور روشن و دقیق در زبان فارسی معلوم نشود این سردرگمی به جای خواهد ماند، و منظور گوینده از هر یک از دو شعار فوق نامفهوم و گنگ خواهد بود.

برای روشن شدن بیشتر مطلب لازم است توجه شود که در مبحث سیاست ما دو مفهوم داریم: یکی کلیت نظام حاکم است، که در بیشتر نظام‌های موجود شامل سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه می‌شود. این سه قوه نیز در چهارچوب یک مجموعه قانون کلی به نام قانون اساسی عمل می‌کنند و همه قوانینی هم که به تصویب قوه مقننه می‌رسد، و قوه اجراییه آن را اجرا، و قوه قضاییه بر صحت اجرای آن نظارت می‌کند، می‌بایست با توجه به قانون اساسی و در آن چهارچوب باشد. لذا با آن‌که قوه مقننه واضع قانون است. و مردم از طریق نمایندگانشان قوانین مورد نظر خود را تصویب می‌کنند، اما نمی‌توانند قوانینی را تصویب کنند که با قانون اساسی در تضاد باشد. و همین قانون اساسی است که در حقیقت نوع نظام سیاسی و مشخصات اصلی آن را معین می‌کند. و معلوم می‌دارد که نظام سیاسی

کشور مثلاً سلطنتی است یا جمهوری، سوسیالیستی است یا کاپیتالیستی و ... در زبان‌های لاتین به این مفهوم می‌گویند State .

مفهوم دیگر شامل نیروها و سازمان‌هایی است که کشور را اداره می‌کنند. رهبری آن نیز با کابینه وزیران به ریاست نخست‌وزیر، یا رئیس‌جمهور است. به این مجموعه در زبان‌های لاتین می‌گویند Government .

از آنجا که تفکیک دو مفهوم Government , State پدیده‌ای است متعلق به عصر جدید و پیدایش جوامع مدنی در غرب، لذا ما در موقع‌ام‌گیری این دو مفهوم از غرب از دوران مشروطه، دچار نوعی سردرگمی در ترجمه شدیم. زیرا ما به طور سنتی، مثل جوامع اروپایی در قرون وسطی، در فرهنگ سیاسی‌مان این دو مفهوم را به صورت جدا و مستقل داشتیم. یک پادشاه داشتیم که از طریق وزرا و امرای خود مملکت را می‌چرخاند، و نهادهای مستقل قضایی و قانونگذاری هم وجود نداشتند.

با مشروطه این مفاهیم از غرب وارد کشور ما شدند. اما پیش از آن‌که از نوشته روی کاغذ وارد فرهنگ عملی سیاسی کشورمان شوند، و جامعه درکی از این دو مفهوم بیابد، به زودی چرخ بر همان پاشنه گذشته چرخید، و تمام رشته‌ها پنبه شد. رضا شاه پهلوی قدرت را به دست گرفت و مملکت را به همان شیوه قدیم اداره کرد. مجلس و قوه قضاییه زینت‌المجالسی شدند تابع امر و خواسته پادشاه. حکومت و دولت هویت جدایی پیدا نکردند و Government و State معنی مستقل نیافتند. بعد هم محمدرضا شاه پهلوی جای پای پدر گذاشت. به ویژه بعد از کودتای 28 مرداد که هر چه بر قدرت او افزوده شد وجود سه قوه مستقل از یکدیگر بیشتر معنی خود را از دست داد، و همه چیز طبق همان سنت هزاران ساله ایران در شخص شاه و خواسته‌های او خلاصه شد و مقامات کشور کارگزاران و مستخدمین ایشان شدند.

در اثر نبودن دو هویت عینی Government , State در جامعه، این سردرگمی در ترجمه نیز خود را نشان داد، و در ادبیات سیاسی کشور نیز تکلیف این دو مفهوم روشن نشد. لذا در ترجمه‌ها می‌بینیم که در مقابل Government گاه نوشته می‌شود حکومت و گاه دولت و همچنین State نیز هم به حکومت و هم به دولت ترجمه شده است. به همین سبب شاهدیم در مکاتبات رسمی وزارت خارجه قبل و بعد از انقلاب نوشته می‌شود «دولت شاهنشاهی ایران» یا «دولت جمهوری اسلامی ایران» ولی در ماده یک قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است «حکومت جمهوری اسلامی ایران». همچنین در ترجمه متن مواد حقوق بشر همه جابه‌جایی State اصطلاح دولت به کار رفته است. یک نگاه به کتب علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و ترجمه‌ها وسعت این سردرگمی را نشان می‌دهد. حتی در موارد بسیاری در یک نوشته این دو مفهوم به جای یکدیگر مرتباً به کار می‌رود. حجت‌الاسلام محسن کدیور یک‌جا تعریف آقای داریوش آشوری را پذیرفته، و اصطلاح دولت را در مقابل State برگزیده و اسم کتابش را «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» گذاشته است، ولی نام کتاب دیگرشان را که در همین مقوله نوشته‌اند «دغدغه‌های حکومت دینی» گذاشته است. همچنین مجموعه سخنرانی‌های سمینار انجمن مهندسين اسلامي در ایران

مورد تحت عنوان «دین و حکومت» چاپ شده است، ولی در همان کتاب نوشته دکتر غلامعباس توسلی زیر عنوان «رابطه بین دین و دولت» آمده است.

به هر حال می‌بایست گفت حال دیگر زمان آن رسیده که تکلیف این دو مفهوم توسط فرهنگستان و نهادهای مسئول کشور در این مورد دقیقاً روشن شود و معلوم گردد که تعریف دقیق هر یک از دو مفهوم «حکومت» و «دولت» چیست. کدامین بیانگر کلیت نظام و کدامین بیانگر قوه مجریه آن است. به دیگر سخن کدام یک در مقابل مفهوم State و کدام یک به جای مفهوم Government به کار برده شود.

اما از آنجا که تعاریف قراردادی هستند، و مهم نیست که کدامین اصطلاح را با کدامین تعریف به کار ببریم پیشنهاد می‌شود که به جای State «حکومت» و به جای Government اصطلاح «دولت» را به کار ببریم. زیرا در زبان فارسی هر جا صحبت از Government است معمولاً می‌گوییم دولت. مثلاً می‌گوییم هیئت دولت، دولت دکتر مصدق، دولت آقای خاتمی، دولت آقای هویدا و نمی‌گوییم حکومت دکتر مصدق، یا حکومت آقای خاتمی، یا حکومت آقای هویدا.

State به هر دو شکل حکومت و دولت ترجمه شده، و در زبان مردم نیز به هر دو صورت به کار برده می‌شود. ولی در این‌جا نیز هر جا که کل نظام در نظر باشد در اکثر موارد مردم می‌گویند «حکومت». از جمله می‌گویند حکومت خاندان پهلوی، حکومت قاجاریه و یا حکومت صفویه. و یا وقتی مردم صحبت از نوع نظام سیاسی کشور می‌کنند و کلیت نظام را مورد نظر دارند از اصطلاح «حکومت» بهره می‌گیرند و می‌گویند حکومت سلطنتی، حکومت جمهوری، حکومت سوسیالیستی یا حکومت سرمایه‌داری و غیره ...

از این روی با توجه به مطالب فوق، و این که در تعریف سکولاریزم سخن از جدایی دین، و یا در اصطلاح خود غریبان جدایی کلیسا، از State است، لذا به نظر می‌رسد شکل درست این شعار می‌باید «جدایی دین از حکومت» باشد.

به این ترتیب دولت مجموعه‌ای است که مستقیم یا غیرمستقیم توسط مردم برای مدت محدودی جهت اداره کشور انتخاب می‌شود. و از آنجا که همه احزاب و افراد حق دارند که با حفظ باورهای خود و اعلام آن در انتخابات شرکت جویند، بنابراین هر کس به به سمت رئیس دولت برگزیده می‌شود می‌تواند در چهارچوب قوانین کشور همکاران خود را برگزیند. این فرد می‌تواند مستقیماً توسط مردم انتخاب شود مثل رئیس جمهور در ایران و یا آمریکا، و یا چون نظام‌های دموکراسی پارلمانی رهبر گروه اکثریت در مجلس رئیس دولت می‌شود همانند کشورهای هند، انگلستان و اسرائیل.

در یک نظام مردم سالار هر گروه سیاسی اعم از مذهبی یا غیرمذهبی می‌تواند در انتخاب شرکت کند و با به دست آوردن اکثریت تشکیل دولت بدهد و یا در مجلس اکثریت به دست آورد. به طور قطع حزب برنده حداکثر تلاش

خود را می‌کند که کشور از مطابق باورها و ارزش‌های خودش اداره کند و قوانینی که نقطه‌نظر حزب را تأیید می‌کند ارائه و تصویب کند. لذا اگر گروه و سازمان برنده انتخابات یک حزب مذهبی باشد به طور قطع به دنبال ارائه و تصویب و اجرای قوانینی است که با ارزش‌های مذهبی آن همخوانی داشته یا از آن سرچشمه گرفته باشد.

اما آن چه حزب و یا سازمان برنده را محدود می‌کند و اجازه نمی‌دهد با وجود در دست داشتن اکثریت هر قانونی را که می‌خواهد قانون کشور کند، قانون اساسی است. یعنی با وجود داشتن اکثریت نمی‌تواند قانونی را که با قانون اساسی مغایرت داشته باشد تصویب و اجرا کند. به همین سبب بارها شاهدیم که قانونی در کنگره آمریکا تصویب می‌شود ولی «دادگاه عالی» آن را مغایر قانون اساسی می‌یابد و آن را لغو می‌کند.

بدین ترتیب اگر «جدایی دین از حکومت» در قانون اساسی کشور آمده باشد هیچ دولتی و هیچ مجلسی نمی‌تواند کاری که این اصل را به خطر اندازد اجرا و یا قانونی که با این اصل تضاد داشته باشد تصویب کند. یا اگر در قانون اساسی آمده باشد که همه شهروندان در برابر قانون مساوی هستند حزبی که با آوردن اکثریت آرا دولت یا مجلسی را به دست گرفته است نمی‌تواند قانونی بگذراند که یک اقلیت دینی را شهروند درجه دوم بخواند و او را از حقوق مساوی در برابر قانون محروم کند. یا اگر در قانون اساسی آمده باشد که قوانین از رای مردم سرچشمه می‌گیرد، هیچ دولتی نمی‌تواند قانونی بگذراند که یک کتاب دینی منشأ قانون بشود، و یا قوانین مصوبه مجلس برای تصویب نهایی با آن کتاب دینی مقایسه شود.

سردرگمی و درک نادرست یا گنگ همین مفاهیم است که در ترکیه و الجزیره به نام حفظ دموکراسی نیروهای نظامی وارد عمل می‌شوند و دولتی را که اکثریت به دست آورده، به جرم آن‌که متعلق به یک حزب دینی است ساقط می‌کنند و به بهانه آن که این احزاب اسلامی معتقد به دموکراسی نیستند و می‌خواهند با در دست گرفتن دولت، دموکراسی و سکولاریزم را از بین ببرند، با نیروی نظامی سرکوب می‌کنند و آرای مردم را زیر پا می‌گذارند. مدعیان دموکراسی و کشورهای غربی مدعی دموکراسی نیز این شکستن اصل اساسی دموکراسی را قابل پذیرش پذیرش می‌دانند. در حالی که در هر دو این کشورها احزاب اسلامی خود را ملزم به اجرای قانون اساسی دانسته و در چارچوب همان قانون اساسی در انتخابات شرکت کرده بودند و نمی‌توانستند قوانینی را بگذرانند که مثلاً در ترکیه اصل لائیک بودن حکومت را لغو کند یا در الجزایر یک حکومت دینی، نه دولت دینی، برقرار کند.

البته اگر گفته شود این احزاب بر خلاف آنچه ادعا می‌کردند بالاخره چنین می‌کردند این قصاص قبل از جنایت است. به هر حال ارتش که در این دو کشور دارای چنین قدرت سرکوبی بود هر لحظه می‌توانست همین کار را انجام دهد. این احزاب دولت را به دست می‌گرفتند نه حکومت را، و هر دولتی متعهد است که در چهارچوب قانون اساسی آن کشور عمل کند. لذا هیچ بهانه و استدلالی نمی‌تواند سرکوب غیرقانونی و جنایتکارانه ی ارتش را در این دو کشور توجیه کند، و همه ی حامیان غربی ارتش در این دو کشور در گناه سرکوب ها و جنایت ها و خونریزی های پس از آن در این دو کشور شریک هستند. متأسفانه بسیاری از روشنفکران لائیک جهان سومی نیز

به خاطر بیدادگری ها و بی قانونی هایی که در کشورهای خود شاهد بودند در مقابل این قانون شکنی ها یا سکوت کردند و یا حتی آن را تأیید کردند. در حالی که اگر روشنفکران و مدعیان آزادی به خاطر احساسات یا منافی اصول اعتقادی خود را زیر پا بگذارند نمی توانند در مواردی که دیگران حقوق آنان را زیر پای می گذارند با توسل به همان اصول خواستار حقوق خودشان بشوند. به عبارتی اگر یک فرد یا یک نیروی لائیک به سرکوب یک نیروی مذهبی اعتراض نکند، و به خاطر آن که آن مجموعه را متعصب و عقب مانده می داند لغو حقوق آن را مجاز بداند، نمی تواند نیروهای مذهبی عقب گرا و فناتیک را سرزنش کند که چرا حقوق مدنی آنها را رعایت نمی کند.

نقش کلمه ی "دین" در شعار عرفی بودن

پس از بررسی سردرگمی در جزء دوم شعار، یعنی حکومت، سیاست یا دولت، باید گفته شود که جزء اول این شعار، یعنی "دین" هم، به دو دلیل نادرست است.

الف. دین یک نظام اعتقادی و پایه ی بسیاری از ارزشهای اخلاقی هر جامعه ای است و باورهای دینی اکثریت مردم جامعه به طور طبیعی در نظام ارزشی جامعه اثر می گذارد. تحریم زنان یا ممنوعیت هم جنس بازی، که هنوز هم در پاره ای از جوامع غربی معمول است، به پیروی از همین باورهای دینی می باشد. یا تا همین چند دهه ی قبل در دادگاه ها اروپا و آمریکا به انجیل قسم می خوردند، که کتاب مقدس اکثر مردم جامعه بود. تا آن که پیروان نظام های اعتقادی دیگر نیز در آن جوامع زیاد شدند و اعتراض ها بالا گرفت، و گفتند ما که به انجیل اعتقاد نداریم چگونه به آن قسم بخوریم. به هر حال به دلیل اعتراض های بسیار از زوایای مختلف، حال سال هاست که در دادگاه ها دیگر کتاب مقدس را نمی آورند و فقط می خواهند متهم در مقابل قاضی بگویند قسم می خورم که راست بگویم. البته این امر هنوز هم همه جا گیر نشده و در موارد بسیاری باز هم به کتاب مقدس قسم می خورند. یا روی تمام اسکناس های آمریکا نوشته شده *in God we trust* (به خدا اعتماد می کنیم). و در مراسم تحلیف ریاست جمهوری آمریکا یک کشیش رئیس جمهور را قسم می دهد.

در کشورهای غربی نیز در تعریف سکولاریزم می گویند *separation of church and state* (جدایی کلیسا و حکومت). در فارسی *church* یا نهادهای رسمی دینی به "دین" ترجمه شده است، در حالی که لغت مترادف دین

Religion است. به همین سبب برخی تازگی‌ها می‌نویسند جدایی "مسجد و حکومت" که این نیز رسا و گویا نیست، که دلیل آن در قسمت‌های بعدی خواهیم پرداخت.

به هر حال مقصود از شعار جدایی حکومت و کلیسا آن است که کلیسا، که خود را متولی دین و متخصص قوانین دینی می‌داند، حکومت را به دست نگیرد و قانون‌گذار نشود، تا جامعه را بر طبق قوانین و قواعدی که مورد باور آن نهاد است اداره کند، و جایی برای دیگرانديشان و مشارکت آنان در تعیین سرنوشت خود باقی نگذارد. به دیگر سخن حق قانونگذاری و اداره جامعه را نمی‌خواستند به گروه یا پیروان عقیده خاصی، به جایی اکثریت مردم واگذار کنند و قوانین مشروعیت خود را نه از باورهای دینی و کتاب مقدس، بلکه از رای و نظر مردم بگیرد.

ب: زمانی که این اصطلاح وضع شده بود تمام نظام‌های اعتقادی به شکل دینی بودند. لذا حتی اگر به جایی کلیسا با تسامح لغت «دین» را هم بگذاریم ویژه آن دوران از جوامع بشری است. در حالی که در قرن بیستم شاهد به وجود آمدن حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی و عقیدتی‌ای هستیم که همانند نظام‌های دینی عمل می‌کنند، اما پیرو دین نیستند و به ماوراء الطبیعه باور ندارند. ایدئولوژی‌هایی چون فاشیسم، نازیسم و از همه شناخته‌تر مارکسیست. لذا امروزه وقتی صحبت از جدایی دین از حکومت می‌شود اضافه می‌شود «دین یا هر ایدئولوژی» و این اضافه و اصطلاح در تشریفات ایرانی خارج از کشور، به ویژه نیروهای چپ یا آشنا با آن فرهنگ، بیشتر به چشم می‌خورد.

شعار «جدایی دین از حکومت» به پیروی از سنت شناخته شده در غرب همچنان تکرار می‌شود، در حالی که اگر قرار باشد آن را مناسب شرایط روز و درک جدید بشر وضع کنند شاید بتوان گفت جدایی ایدئولوژی از حکومت که در آن صورت خود مفهوم ایدئولوژی باید دقیقاً تعریف شود و معلوم شود که آیا مثلاً نظام سرمایه‌داری، همان‌گونه که بعضی مدعی هستند، خود یک نظام ایدئولوژیکی نیست. و آیا یک نظام سیاسی چون آمریکا را، که سرمایه‌داری را اصل قرار می‌دهد و آشکار خواستار گسترش جهانی آن است، می‌توان یک نظام غیر ایدئولوژیکی خواند.

ممکن است این ایرادات و مباحث از نظر بسیاری کاری بی‌فایده یا غیر لازم باشد، و ایرادات ملانقطی و مباحث مدرسه‌ای و اسکولاستیک به نظر برسد، ولی همان‌گونه که ذکر شد وقتی در جامعه‌ای سنت یک امر نیست تعریف دقیق و مناسب با شرایط روز آن لازم است. و الا در غرب بسیار می‌شنویم که سیاسیون بسیار صاحب‌نام هم در سخنانشان می‌گویند جدایی دین از سیاست Separation of Church or Religion and Politics و این اشتباه فاحش با توجه به سنت عملی دیرینه جامعه مشکلی ایجاد نمی‌کند. ولی در ایران، و همه کشورهای که سکولاریزم را تازه می‌خواهند وارد مباحث اجتماعی و سیاسی خود کنند، نمی‌توان چنین غافلانه سخن گفت و با مردم و مخاطبین خود رابطه برقرار کرد. این خطا در کشورهای غربی با سنت دیرینه عرفی بودنش اشکالی ایجاد نمی‌کند، اما همان‌گونه که دیدیم در ترکیه و الجزیره فجایع بسیاری به بار می‌آورد.